

آتش اندر چنگ ، گزیده‌ای است از اشعار خاقانی که آقای دکتر مهدی ماحوزی آن را انتخاب و شرح و تفسیر کرده‌اند و در سال ۱۳۷۷ انتشارات سخن در ۵۵۰۰ نسخه آن را چاپ کرده و در پاییز ۱۳۸۳ ، انتشارات زور همان چاپ را بی‌کم و کاست ، فقط با تغییر طرح روی جلد و باز به عنوان چاپ اول [!] در ۲۵۰۰ نسخه انتشار داده است .

ضمن ارج نهادن به زحمت مؤلف و شارح محترم ، مقداری از یادداشت‌های نگارنده که ضمن تدریس کتاب فراهم آمده ، تقدیم صاحب‌نظران می‌شود . این یادداشت‌ها بر مبنای چاپ ۱۳۷۷ فراهم آمده و چاپ ۱۳۸۳ بهانه‌ای شد برای انتشار آنها ، چرا که نگارنده در متن این چاپ هیچ تغییری حتی در حروف و حرکت‌ها نداد . توضیحات کتاب به ترتیب از اول تا آخر ، در میان گیومه آمده و بیرون از گیومه توضیحات نگارنده است؛ آنچه در وسط دو قلاب [] آمده .

در سر آغاز کتاب ، ضمن استناد به ابیاتی از خاقانی که ترکیب «آتش اندر چنگ» در آنها آمده ، در بیت زیر :
ناله خاقانی از گردون گذشت

کارغنون عشق ، تیز آهنگ داشت
واژه عشق ، مضاف شده به تیز ، که صحیح نیست و صورت نثر مصراع چنین است: ارغنون عشق ، آهنگ تیز داشت .

ص ۲۱

ابلهم تا فصلة ماء الحميم

بر لب حوض چنان خواهم فشاند
«یعنی: من پس مانده آب گندیده و ناخوش دوزخم [!] از ابله‌ی است که آن را نثار حوض چنان - که مملوح باشد - نمایم» [!] این استنباط نادرست چگونه به ذهن رسیده ، معلوم نیست . این بیت از قصیده‌ای است در جواب اشعار مجدالدین خلیل که بی‌توجه به ابیات ماقبل معنی شده ، چند بیت قبل چنین است (دیوان / ۱۴۲):
چون کند پروانه جان افشان به شمع (به طبع)؟

من بر او جان همچنان خواهم فشاند
خود کیم من وز سگان کیست جان؟

تا بر آن فخر جهان خواهم فشاند
ابلهم تا فصلة ماء الحميم

بر لب حوض چنان خواهم فشاند
در حقیقت ، شاعر ، مرتبه مملوح را چنان والا می‌بیند که جان افشانی بر او را همانند افشاندن فصلة ماء الحميم (پس مانده آب گرم دوزخ) بر لب چشمه بهشتی می‌داند . خاقانی به آیات متعددی اشاره دارد که در آنها شراب حمیم آمده (قرآن ماده حمم) .

ص ۲۳

«خاقانی چون سعدی متعبد و متشرع و پای‌بند به ظواهر شریعت

است . با این همه تعصب دینی پایه‌های مناعت ، آزادگی و بلندی روح او را فرو نمی‌ریزد» معنی عبارات مبهم است . من چنین برداشت می‌کنم که تعصب دینی ، موجب ریختن پایه‌های مناعت و ... می‌شود . آیا منظور محقق محترم نیز همین است؟

ص ۲۵

«خاقانی و نظامی را پیوندی استوار بوده است» اگر به نوشته تذکره‌نویسان اعتماد کنیم این سخن استوار است اما اگر به آثار شاعر استناد کنیم ، ناستوار ، چرا که حتی یک مورد نیز نام نظامی در آثار خاقانی نیامده . در حالی که خاقانی ، گاه ، نام کمترین دوستانش را در شعرش آورده . این توهم بر پایه بی‌تی است منسوب به نظامی که در دیوان اشعار وی که ابتدا مرحوم وحید دستگردی و بعد استاد سعید نفیسی چاپ کرده ، آن بیت نیامده . بیت مورد نظر که در بیشتر موارد به آن استناد شده این است:

همی گفتم که خاقانی دریغا گوی من باشد

دریغا من شدم آخر دریغا گوی خاقانی
که بر وزن قصیده بسیار مشهور خاقانی (دیوان / ۴۱۰):

نثار اشک من هر دم شکرریزی است پنهانی

که همت را زناشوئیست از زانو و پیشانی
سروده شده ، با آنکه در دیوان چاپ استاد سعید نفیسی (ص ۲۵۳) قصیده‌ای ۳۰ بیتی به همان وزن و قافیه شعر خاقانی آمده . اما بیت مورد استناد در آنجا نیست . مضافاً یادآور می‌شود که جز آن بیت مجعول در دیگر اشعار نظامی نیز ذکری از خاقانی نشده است یا نگارنده به آن موارد برخورد کرده است .

ص ۳۱

«نوعی عقده حقارت او را رنج می‌داده است» نقل قولی است از مرحوم استاد عبدالحسین زرین کوب ، که نگارنده ، ضمن احترام قبلی به همه رفتگان ، پاسخ این سخن را در مقاله «شعر آفتابی» محترمانه داده است .^۱

ص ۳۴

«برخی از قصاید ، با توجه به بضاعت دانشجویان لازم می‌آمد که مفهوم هر بیت آنها در زیر هر بیت ذکر و نکات و آرایه‌های ادبی آن (به مرجع توجه شود) نشان داده شود با عنایت به موارد یاد شده شیوه کار نگارنده چنین است: الف: احوال و آثار ... ب: خوی و منش ... ث: شیوه کار و انگیزه نگارنده ... س: اعلام کسان ، کتاب‌ها ... اصطلاحات ، آیه‌ها ، حدیث‌ها ، روایت‌ها ، امثال ... آیا این عبارات و جمله‌های نارسا ، در شأن یک استاد با سابقه ادبیات فارسی هست؟ جمله‌ها را با پیوند متعارف دستوری و به صورت خلاصه شده می‌خوانم: شیوه کار چنین است: احوال و آثار شاعر ، خوی و منش ، اعلام کسان ، اصطلاحات ،



صفت و موصوف می‌نوشتند. هم صحیح‌تر بود و هم ایجاد شبهه و ابهام نمی‌کرد.

ص ۸۴

«بیژن... به همراه گرگین به جنگ گرازها رفت ولی به حيلة او به دشتی که منیژه دختر افراسیاب، شاه توران در آن خیمه افراشته بود، گرفتار آمد» [!] جمله‌ها نارساست. بدون حضور ذهن نمی‌توان فهمید که منیژه شاه توران بود یا افراسیاب؟ و اگر جمله را خلاصه کنیم چنین می‌شود: «بیژن به دشتی گرفتار آمد» که معنی رسایی ندارد اگر «به» معنی «در» داشته باشد باز این اشکال باقی می‌ماند که گرفتاری و اسارت بیژن در کاخ منیژه بود نه خیمه‌گاه او. شاهکار پیر توس دم دست اهل ادب که هست.

ص ۸۵

«خاقانی عیسی‌نشان». ظاهرأ مقصود شارح محترم از این ترکیب، نسبت دادن ویژگی‌های حضرت عیسی به خاقانی است که این قدرت را دارد که چون عیسی «نابینایان دانش و جاهلان شب پره صفت را بینا و روشن بین می‌سازد» اما ترکیب در عین تازگی، وافی به مقصود نیست و اولین مفهومی که این ترکیب به ذهن القا می‌کند این است که خاقانی حضرت عیسی را در جایی یا مرتبه‌ای نشانده است مثل شاه نشان.

ص ۸۶

«در انجیل «متی» این سخنان [= مطالب مربوط به اعجاز مریم و نخل خرما] با شاخ و برگ‌های ناصواب آمده است» که متأسفانه آیات مربوط را نشان ندهاند تا اگر خواننده‌ای کنجکاو شد بتواند به آسانی، دسترسی داشته باشد.

ص ۸۶

برآرم زین دل چون زنبور

چو زنبوران خون آلوده غوغا

«معنی: چون زنبوران زخم خورده و خون‌آلود - که صدایی بس ناهنجار دارند - از این دل پاره پاره و ریش ریش چون لانه زنبوران (که سوراخ سوراخ است) فریاد و ناله سر می‌دهم» جمله‌ها نارساست: معلوم نیست که فریاد و ناله چون لانه زنبوران است یا دل شاعر یا فریادش چون فریاد خانه زنبوران است. البته منظور خاقانی دل چون خان زنبور است و خان زنبور همان شان عسل است نه کندو یا لانه زنبوران، علاوه بر این موارد، ذکر این نکته نیز لازم است که زنبور خون ندارد و منظور خاقانی زنبورهای وحشی است که رنگ قهوه‌ای مایل به قرمز دارند که دشمن زنبوران عسل هستند.

ص ۸۹

مرا مشتیی یهودی فعل خصمند

چو عیسی ترسم از طعن مفاجا

آیه‌ها، حدیث‌ها، روایت‌ها... آیا این جمله‌ها رساست و خواننده از آن چیزی می‌فهمد؟

نخستین قصیده‌ای که شرح شده، ایوان مزاین است که با قصیده بحتری مقایسه و قصیده بحتری هم ترجمه شده که پیشتر استاد مهدوی دامغانی و استاد سید محمود انوار، با دقت بیشتر این کار را انجام داده‌اند و با وجود تحقیقات ارزنده این دو بزرگوار، نیازی به کار دوباره نبود. من نتوانستم نکته تازه‌ای که آن دو دانشمند محترم نگفته باشند در نوشته استاد ماحوزی ببینم.

ص ۷۲

در مورد «شادروان» نوشته‌اند که «برده معروف»، ظاهرأ چنین پنداشته شده که شادروان، نام پرده‌ای مخصوص بوده، در حالی که پرده‌های منقش و حتی بساط‌های منقش را شادروان می‌گفتند. (لغت نامه)

ص ۷۹

«قدیم‌ترین انجیل‌های موجود به زبان لاتین (یونانی) نوشته شده است». از استادان محترم زبان شناس باید سؤال کرد که زبان لاتین همان یونانی است یا اندک تفاوتی دارد [!].

ص ۸۰

«سوزن عیسی = تنها وسیله قاطع، برنده و وصله‌کننده بوده است». شارح محترم، این اوصاف را از کجا برای سوزن عیسی نقل کرده‌اند؟ آیا این اوصاف، شامل سوزن‌های دیگر هم می‌شود؟

ص ۸۲

«جیب عیسی، اضافه توضیحی است». استاد ماحوزی کاش تبصره‌ای برای شناخت اضافه توضیحی می‌نوشتند تا دانشجویان می‌توانستند دقیقاً بفهمند که این اضافه چرا تخصصی یا مثلاً تلقی نیست. توضیحاً یادآور می‌شود که در اضافه توضیحی، مضاف اسم عام است و مضاف الیه نام آن و می‌توان مضاف و مضاف الیه را جابه‌جا کرد: شهر تبریز، قاره آسیا، کتاب بوستان.

ص ۸۲

«صور صبحگاهی، اضافه توصیفی (نسبی)» فکر می‌کنم که اگر

«معنی: گروهی یهودی کردار - که به جهت سخنان نیش‌دار حضرت عیسی با وی عناد و دشمنی می‌ورزیدند سخت با من دشمنی می‌ورزند!!» از این رو چون عیسی از حمله ناگهانی آنان و اعتراضات خصمانه‌شان بیمناکم . جهودان بر مریم تهمت نهادند که «بکفرهم و قولهم علی مریم بهتاناً عظیماً». انصاف باید داد که جمله‌ها نمی‌تواند انشای یک استاد ادبیات فارسی باشد. این همه نارسایی در بیان مفهوم؟! من چنین فهمیدم که جهودان زمان حضرت عیسی که با او دشمن بودند با شاعر هم دشمنی می‌کنند و نفهمیدم که پیوند آیه و جمله کجاست .

ص ۹۲

«مطران: زیردست جاثلیق و در خراسان جای دارد و از دست او به هر کشوری ، اسقفی منصوب می‌شود. دانشجو و خواننده‌ای که این جمله را بخواند: به یقین تصورش این خواهد بود که خراسان هم اکنون

ص ۱۰۷

نیزه کشید آفتاب حلقه مه در ربود

نیزه این زر سرخ حلقه آن سیم ناب

شب عربی وار بد بسته نقاب بنفش

از چه سبب چون عرب نیزه کشید آفتاب؟

«... ماه و خورشید که از اجرام فلکی هستند چرا باید بر روی هم

شمشیر بکشند» [!] حیف از آن تصاویر زیبا که چنین برداشت نازیبایی

از آنها شده . شاعر ، غروب ماه را بعد از طلوع خورشید با این تصویر زیبا

نشان داده و از راه تجاهل گفته: شب ، همانند عرب‌ها می‌بایست نیزه

می‌انداخت و حلقه ماه را درمی‌ربود ، چون مانند آنها نقاب بسته بود اما

نیزه آفتاب [شعاع] این کار را کرد و با نیزه شعاع حلقه ماه از آسمان

ربوده شد .



ص ۱۰۷

بر کتف آفتاب باز ردای زر است

کرده چون اعرابیان بر در کعبه ماب

«معنی: آفتاب نیز چون تازیان بادیه نشین ، ردایی از زر بر دوش

افکنده و به خانه کعبه بازگشته است. توضیح نارساست . تازیان

بادیه‌نشین ، کی ردایی از زر بر دوش می‌افکنند؟ باید توضیح داده می‌شد

که ردای زر آفتاب همان هاله نور است و تصور شاعر این است که آفتاب

به هنگام طلوع ردای زر به دوش افکنده روی به زیارت کعبه آورده و به

این مورد هم توجه کرده که کعبه در سمت مشرق مکه بوده و آفتاب در

مسیر غروب از بالای کعبه می‌گذشته و حاجیان که از سمت غرب داخل

مکه می‌شند ، صبحگاهان ، چهره کعبه را در آینه صبح می‌دیدند:

شب روان چون رخ صبح آینه سیما بینند

کعبه را چهره در آن آینه پیدا بینند

ص ۱۰۸

هست به پیرامنش طوف کنان آسمان

آری برگرد قطب ، چرخ زند آسیاب

«معنی: آسمان ، حول محور کعبه در حرکت است و طبیعی است که

آسیاب به دور محور خود می‌چرخد ، یعنی قطب آسیا و سنگ اصلی ثابت

باشد و سنگ زیرین بچرخد» [!] نمی‌دانم که استاد محترم آسیای آبی

دیده‌اند یا نه اگر ندیده باشند حتماً که این بیت سعدی را خوانده‌اند:

مرد باید که در کشاکش دهر

سنگ زیرین آسیا باشد

یعنی ثابت قدم و استوار باشد .

ص ۱۰۸

«جامه‌ای که خانه [= کعبه] را بدان می‌پوشیند ، سفید بوده» ، استاد

محترم اگر تتبعی گذارد در دیوان خاقانی داشتند به ابیات متعددی برمی‌خورند

جایگاه مطران و جاثلیق و اسقف‌هاست و از اینکه با این شرایط ، مشهد امام رضا (ع) هم آنجاست ، شگفت زده خواهد شد و ممکن است که در ذهنش ، پاپ را از کلیسای روم به اینجا منتقل کند!

ص ۹۵

«ارتنگ کتابی مصور است منسوب به مانی و معجزه اوست» این جمله‌ها نیز همان عیب جمله‌های قبلی را دارد و فعل‌ها زمان حال را نشان می‌دهد .

ص ۹۵

چه باید رفت تا روم از سر دل

عظیم الروم عزالدوله اینجا

یمین عیسی و فخر الحواری

امین مریم و کف النصارا

«معنی: ای کسی که دست راست حضرت عیسی و ... ملجاء

مسیحیانی» . بیت دوم به صورت متادا خوانده شده که نمی‌تواند صحیح

باشد بلکه کل بیت بدل است از عظیم الروم عزالدوله .

ص ۹۶

به مهد راستین و حامل بکر

به دست و آستین باد مجرا

با توجه به اینکه واژه «باد» مضاف به مجرا خوانده شده ، بیت ، چنین

معنی شده «معنی: به گاهواره راستین حضرت عیسی ، به بارداری که

دست هیچ بشری بلو نرسیده و به آن دست و آستینی که روح خدایی

در آن دمیده شده (آستین همان شکافی است که در اثر روح یا باد در مریم

حلول کرد و جریان یافت)» [!] . به جمله‌ها عنایت که می‌کنید ، آیا

شارح محترم فرصت دوباره خوانی متن را نداشتند؟ حلول آستین یعنی

چه؟ آستین باد مجرا چه معنی دارد؟ مگر روح خدا در دست و آستین

حضرت مریم دمیده شد؟

که در آنها به رنگ سبز پوشش کعبه اشاره شده، به بیت زیر عنایت شود:
هر سال اگر خواص خلیفه برند خاص

از بهر کعبه پرده رنگین سبز کار
و نیز مراجعه شود به ص ۲۲۶ بیت ۶ و ۲۴۵ بیت ۱ و ۳۲۲ بیت ۱۹
و ۳۵۶ بیت ۶، که البته همه شواهد محدود به اینها نیست.

ص ۱۰۹
دردی مطبوح بین بر سر سبزه ز سیل

شیشه بازیچه بین بر سر آب از حباب
بعد از معنی کردن بیت این توضیح افزوده شده: «شیشه بازیچه به
شیشه نارنج نیز اطلاق می شود که کنایه از آسمان است:
آسمان شیشه نارنج نماید ز گلاب

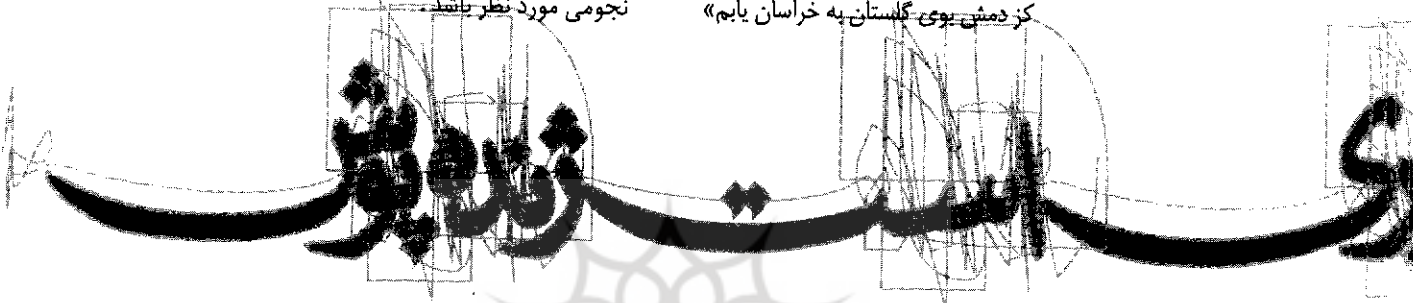
کز دمنی بوی گلستان به خراسان یابم»

الصفات و ۱۸/ الحجر اشاره می شد.

ص ۱۱۴

تیهو گفتا به است سبزه ز سوسن بدانک

فاتحة صُحُف باغ، اوست گه فتح باب
«... چون در باغ را بگشایند، نخست سبزه دیده می شود و
گویی مقدمه و سرآغاز کتاب باغ همان سبزه است» این توضیح
کاملاً صحیح است. اما «منظور از فتح باب، همان فتح باب بهاری
است که نخست با دمیدن اولین روزهای بهار طوفان های شدید
هست و باران های تند و سیل آسا جاری می شود و گل قدرت
مقاومت ندارد، اما صحراً پر از سبزه است» توضیح ناموافق با بیت
است. در این بیت، به احتمال خیلی ضعیف می تواند فتح باب
نجومی مورد نظر باشد.



ص ۱۱۴

هدهد گفت از سمن نرگس بهتر که هست

کرسی جم ملک او و افسر افراسیاب
«معنی: هدهد - مرغ سلیمان - در پاسخ گفت: نرگس که طبقی
سفید دارد، از یاسمن بهتر است، چه وطن اصلی آن شیراز است که مرکز
حکمرانی جمشید بوده است...» لازم به یادآوری است که این بیت،
هم در این گزیده و هم گزیده های دیگر از جهت برداشت های مفسران،
خالی از اشکال نیست. نگارنده در این مورد توضیحاتی در **مجله
دانشکده ادبیات مشهد** داده است. اما اگر توضیح تکراری هم باشد
مجبور به یادآوری هستم که هرگز هدهد از محل رویش گل نرگس
صحبت نمی کند و آن را به مرغان دیگر توضیح نمی دهد. بلکه از زیبایی
و ارزش گل که کرسی جم و تاج افراسیاب را توأم در تملک دارد (که
گلبرگ های سفید و زردی وسط گل نرگس مورد نظر است)، صحبت
می کند.

لازم به یادآوری است که نگارنده در مورد شرح ابیات دیگر قصیده
منطق العلیر خاقانی هم در این گزیده و هم گزیده های دیگر حرف های
تمایزی دارد که به زودی اعلام خواهد کرد. پس با چشم پوشی از
بررسی ابیات دیگر این قصیده، به موارد دیگر می پردازد. فقط ضرورتاً
دو بیت را مطرح می کند.

ص ۱۲۳

در علمش میر نخل نیزه کشیده چو نخل

غرقه صد نیزه خون اهل طعان و ضراب
چون الف سوزنی نیزه و بنیاد کفر

چون بن سوزن به قهر کرده خراب و بیاب
«صد نیزه خون = به اندازه خونی که از زخم صد نیزه حاصل شده
باشد» نادرست است. چرا که شاعر به ارتفاع خون ها توجه دارد.

که این توضیح هیچ مناسبتی با بیت مورد نظر ندارد. همچنان
که نمی تواند شاهد باشد بر اینکه شیشه بازیچه همان شیشه نارنج
است.

ص ۱۱۰

دوش ز نوزادگان مجلس نو ساخت باغ

مجلسشان آب زد ابر به سیم مذاب
داد به هر یک چمن، خلعتی از زرد و سرخ

خلعه نوردش صبار نگرزش ماهتاب
«معنی: ابر به هر چمنی جامه بافته یا دوخته شده فاخری به
رنگ های زرد و سرخ بخشید». این معنی به هیچ وجه صحیح نیست.
چرا که سخن از نوزادگان باغ [= گل ها] و خلعت پوشیدن آنها به دست
چمن است. پیشنهاد می کنم که معنی دوم را که در آن، چمن فاعل
جمله محسوب شده، به جای معنی اول که نوشته شد، بنویسند.

ص ۱۱۰

هر سوی از جوی جوی رقعة شطرنج بود

بیدق زرین نمود غنچه ز روی تراب
«... غنچه تازه شکفته از روی خاک بیدق زرین خود را عرضه کرد
(غنچه همچون مهره پیاده ابستاده بود) بیدق زرین کنایه از خورشید است
(غنچه گل سرخ) بیدق سیمین = ستارگان». آشفتهگی جمله ها به حدی
است که ذهن را آشفته می کند. مصراع دوم معنی آسانی دارد. نوک زرد
غنچه ها در روی خاک، همانند مهره های پیاده شطرنج (البته از نظر
شکل) به نظر می آید. اگر مطابق توضیح کتاب، بیدق زرین را خورشید
یا غنچه گل سرخ معنی کنیم. دانشجو یا خواننده نخواهد پرسید که
خورشید یا غنچه گل سرخ در میان خاک چگونه می تواند باشد؟

ص ۱۱۲

در بیت ۲۴، ضمن توضیح زوبین افکنی شهاب باید به آیات ۱۸۰/

همچنان که در اشاره به حمله اوغوزها به خراسان و خونریزی های بی حد و حصر آنان نیز گفته . (دیوان ۱۵۵)
چل گز سرشک خون ز بر خاک در گذشت

لابیل چهل قدم ز بر ماهتاب شد
بیت زیر از کلیم همدانی ، شاید به دریافت معنی صد نیزه کمک کند:
از ترکناز حسن تو بر لشکر بهار

صد نیزه خون گل ز سر ارغوان گذشت
اما اینکه نوشته شده: «طعان و ضراب مجازاً به معنی سخن چینی و زخم زبان هم هست» مناسبتی با بیت ندارد . و در معنی بیت دوم که نوشته شده «پیغمبر اکرم نیزه قهر خود را . . . در بنیان کفر فرو برد» فاعل جمله میرنحل [= حضرت علی (ع)] است و نیزه نیز ، نیزه واقعی است نه نیزه قهر .

ص ۱۴۷

با تو قرب قاب قوسین آنگه افتد عشق را

کز صفات خود به بعد المشرقین مانی جفا
بعد از توضیح اصطلاح قاب قوسین و ذکر آیه ، این توضیح افزوده شده « . . . صنعت تلمیح و ارسال المثل نیز در نظر است: یا غراب البین یالیت بینی و بینک بعد المشرقین» . لازم به یادآوری است که در گلستان (۱۲۶ کلیات به کوشش دکتر خرمشاهی) در داستان «طوطی با زاغ در قفسی کردند . . .» آن عبارات آمده که «یاغراب البین» اش از سعدی است و بقیه ، بخشی از آیه ۳۸ زخرف است و هرگز صورت مثل ندارد .

ص ۱۴۹

«جولانگاه = عرصه و میدان جهش و پرواز [!]» (نمایش و دور زدن در میدان جنگ) که البته توضیح نادرست بین هلال ها لزومی نداشت .

ص ۱۵۱

«غریب شمار = گمنام ، ناشناخته // توضیح: در خراسان لولی را غریب و غربتی گویند» آیا ذکر این توضیح در این مقام لزومی داشت؟ و اگر در این بیت:

می دان که دل ز روی شناسان آن سراسر است

شمارش از غریب شماران این سرا
لولی را به جای غریب شمار بگذاریم ، مناسبتی خواهد داشت؟

ص ۱۵۱

بینی جمال حضرت نور الله آن زمان

کاینکه دل تو شود صادق الصفا
«حضرت نورالله = پیشگاه الهی ، جناب دوست که نور مطلق است»
باید اشاره می شد که عبارت قرآنی است و اشاره دارد بر آیه ۳۵ نور .

ص ۱۵۴

برنامه سپیده صبح ازل هنوز

کو بر سیه سپید ازل بوده پیشوا
«سیه سپید ازل (اضافه استعاری) = صبح کاذب (گرگ و میش) زمان بی آغاز» واقعیت این است که این توضیحات جز سر در گم کردن خواننده هیچ ندارد . این معانی برای سیه سپید ازل در کجا ضبط شده ، یا کدام شاهد می تواند تأیید کند؟ مفهوم کلی بیت که در نعت پیامبر اکرم است ، این است: پیش از دمیلن صبح ازل ، پیامبر بر هر آنچه بود [احتمالاً

در علم خداوندی [پیشوا بود . سیه سپید به معنی هر چه بود یا هست در این بیت عطار (مصیبت نامه / ۵) نیز آمده:
بر سیاه و بر سپیدش شاه کرد

روشنش در تیرگی چون ماه کرد
و اینکه نوشته شده «صبح ازل (اضافه استعاری)» بهتر بود که می نوشتند اضافه تشبیهی و بر پایه همین توضیح ، سیه سپید ازل ، اضافه تخصیصی است .

ص ۱۵۵

آمد پی متابعتش کوه در روش

رفت از پی مشایعتش سنگ در هوا
در توضیح این بیت که به یک حادثه بسیار مهم [= بر خاستن صخره از زمین در شب معراج] اشاره دارد ، مطلبی نیامده . ناصر خسرو در سفرنامه (مصصح دبیرسیاقی / ۲۵۳) دینن صخره را به صراحت نوشته ، در مورد مصراع دوم ، ذکر این نکته مناسبت دارد که در چاپ عبدالرسولی «بر هوا» آمده که صحیح تر است .

ص ۱۵۵

یا سیدالبشر زده خورشید بر نگین

یا احسن الصور زده ناهید بر نوا
«بر نگین زدن = با دستگاه و لحن نگین خواندن» . دستگاه و لحن نگین را نگارنده نه در کتاب جامع الالحن عبدالقادر مراغی و نه در لغت نامه دهخدا و فرهنگ معین ، پیدا نکرد . ظاهراً واژه زدن به معنی نقش کردن به ذهن شارح محترم نرسیده و آن را به معنی نواختن گرفته اند که در مصراع دوم به این معنی است . با توضیحی که در کتاب آمده ، خواننده چنین استنباط می کند که خورشید نیز چون زهرا خنیاگر و نوازنده است .

ص ۱۵۶

ره رفته تا خط رقم اول از خطر

پی برده تا سرافق اعلی از علا
«از خطر = به وسیله کار بزرگ و پراهمیت انجام دادن» . توضیح نادرست است . معنی خطر ، انجام دادن کار بزرگ و پراهمیت نیست بلکه ارج و ارزش است ، و از خطر یعنی به سبب ارج و ارزش و خط و خطر نیز جناس زاید دارند که توجه نشده .

ص ۱۵۶

«سورسّر» (اضافه استعاری) ۱۵۷ «شب امل» (اضافه استعاری) که هر دو مورد ترجیحاً اضافه تشبیهی است .

ص ۱۵۹

مساز عیش که نامردم است طبع جهان

مخور کرفس که پر کژدم است سخن سرا
«پر کژدم است سقف سرای = کنایه از صورت فلکی عقرب ، برج هفتم از منطقه البروج» در این توضیح دو خطای قاحش است . ۱- متن شعر سخن سراسر است اما در توضیح ، سقف سرا آمده . ۲- بیت ، با صورت فلکی عقرب هیچ ارتباطی ندارد . و به این باور توجه دارد که هر که کرفس بخورد از نیش کژدم می میرد و پیام شاعر این است که مبادا از نامردمی های مردم روزگار غافل بمانی ، که مصراع دوم تمثیل است برای مصراع اول .

ص ۱۵۹

خرد خطیب دل است و دماغ منبر او

زبان به صورت تیغ و دهان نیام آسا
«خطیب دل = اشارتی است به اینکه خطیب هنگام خطبه خواندن شمشیر می‌بسته است.» [!] که مفهوم کلی بیت به این ترکیب نسبت داده شده.

ص ۱۵۹

دمش خزینه گشای مجاهر ارواح

دلش خلیفه کتاب معلم اسما
«مجاهز ارواح = تاجر ثروتمند، جهاز آورنده، اشاره به ذات پاک حق تعالی است» البته فقط معنی اخیر صحیح است و دو معنی اول فقط معنی مجاهر است.

ص ۱۶۱

مگر شبی ز برای عیادت دل تو

قدم نهد صفت تیرل الله از بالا
«بیزل الله = خداوند فرود می‌آید (در دل مؤمن). نوشته‌اند که بیت اشاره دارد بر روایتی که خداوند هر شب بر آسمان دنیا فرود می‌آید و

سیر است و عشوه گر نیست، توضیحاً عرض می‌شود که فقر و قناعت را باید عروس گفت نه سلطنت فقر و قناعت را. دیگر اینکه شاعر، عقل را همانند پیران ژنده‌پوش عارف تجسم کرده و پای کوبی با آن پیر همان سماع عارفانه را تداعی می‌کند و ماحصل سخن اینکه: شادی‌های تو از محدوده عقل تجاوز نکنند و حرمت و نوازش‌های تو برای فقر [= استغنائی روحی] باشد و پیر بودن عقل هم از دو جهت است: ۱- به دلیل اولین آفریده بودن [= اول ماخلق الله العقل] ۲- به دلیل پختگی و تجربه داشتن. اما واژه «عشوه‌گر» هم مناسب معنی نیست.

ص ۱۶۹

جان را به فقر باز خر از حادثات از آنک

خوش نیست این غریب نوآیین در این نوا
«غریب نوآیین = غریب با راه و رسم نو (کنایه از فقر) دورافتاده از وطن». معنی دوم فقط برای غریب مناسبت دارد. اما کنایه از فقر هم نیست. زیرا که شاعر به صراحت از جان صحبت می‌کند و آن را غریب نوآیین می‌داند. بیت زیر نیز همین مورد را تأیید می‌کند (دیوان / ۵۲۸):

جان شهر بند طبع و خرد ده کیای کون

در خون این غریب نو آیین چه مانده‌ای



ص ۱۷۰

از خشک‌سال حادثه در مصطفی گریز

کانک به فتح باب ضمان کرد مصطفی

ورد تو این بس است که ای غیث الغیاث

کز فیض او به سنگ فسرده رسد نما
«معنی: باید از بد حادثه به پیامبر اکرم پناه برد چه او گشایش در زندان را تعهد و تضمین کرده است». کلمه زندان از کجا آمده؟ معنی بیت روشن است: ذات پرفیض و برکت پیامبر اکرم همانند باران است که قحط و خشکسالی را از بین می‌برد حتی سنگ‌های سخت نیز امکان نشو و نما می‌یابند. [= دل‌های سخت نیز نرم می‌شوند]. برکت وجود ایشان فراگیر است. اصطلاح فتح باب از جهت نجومی اینجا جای توضیح داشت نه در صفحه ۱۱۴. ضمناً می‌توانید به مقاله نگارنده رجوع کنید. «غیث = باران» (کنایه از نیکوکار و احسان کننده). ضمن پذیرش این توجیه، حتماً این توضیح لازم بود که اینجا، استعاره است از پیامبر اسلام.

ص ۲۰۴

قصیده ۸۶ «در مدح کیالواشیر اسپهبد طبرستان است» عنوان

قصیده در چاپ عبدالرسولی و دکتر سجادی، مرثیه است.

ص ۲۱۵

حامل وحی آمده کامد یوم الظفر

ای ملکان، القتال، ای ثقلین التّهاب

«القتال (از اصوات) = بشتابید برای کشتن». توضیح دستوری

می‌گوید پادشاه منم، کیست که مرا بخواند تا دعایش را مستجاب کنم. کیست که چیزی از من بخواهد تا بر او ببخشم، کیست که طلب آموزش کند تا بیامرزمش (کشف الاسرار ج ۲، ۲۱۳/۵، ۲۰۹/۸، ۳۱۱/۹). خاقانی به این روایت باز هم اشاره دارد (دیوان، ۱۸۸ بیت ۶) در تحفة العراقرین / ۲۲۹ گفته:

شب پیمایند روشنان راه

شب دارد نور یینزل الله

ص ۱۶۴

ز خشک آخر خذلان برست خاقانی

که در ریاض محمد (ص) چرید کشت رضا

«خشک آخر = جای خشک‌سالی و بی‌آبی، گیاهخواری [!] و پستی». توضیح داده نشده که این ترکیب، استعاره از دنیاست.

ص ۱۶۸

با عقل پای کوب که پیری است ژنده‌پوش

بر فقر دست کش که عروسی است خوش‌لقا

«معنی: پیر عقل از هر وسوسه و تجملی منزّه است و چون خضر پیامبر دلیل راه و عصای دست سالک است با مرکب عقل مجرد وادی مخوف و پرخطر غرایز را با اطمینان درتورد و سلطنت فقر و قناعت را گرامی‌دار که عروسی فرخنده سیر است و عشوه‌گر نیست». اگر در دام این جمله‌بندی شیرین نیفتیم، خواهیم پذیرفت، که شارح محترم بیش از اندازه شرح داده و از بیان مفهوم مفید و مختصر طفره رفته. نخست عیب معنی این است که نوشته‌اند سلطنت فقر و قناعت عروسی فرخنده

نادرست. در عربی بحث صوت نیامده و در فارسی هم چنین صوتی نیست. در نحو عربی، این گونه استعمال‌ها داخل در بحث اغراء است و کلمه مفعول به فعل مقدر الزم.

ص ۲۱۶

«ضرب = سکه‌ساز» (کنایه از شاعر). در شعر خاقانی ضربان شعر آمده که منظور شاعران هستند و ضرب، این معنی را ندارد.

ص ۲۱۶

هر کجا نعلی بیندازد براق طبع من

آسمان زو تیغ بران سازد از بهر قضا
«معنی: اگر قریحه معنی شکاف و مضمون پرداز من بر اثر چیرگی و زبردستی و سرعت در شکار معنی بلند، نعلی بیندازد... آسمان از این نعل، تیغی به کار و برنده سازد تا قضا و مشیت الهی را جای کند، اشاره به اینکه سخن من فصل الخطاب است و موافق قضای الهی» این معنی که شارح محترم نوشته‌اند و در بعضی گزیده‌ها هم، کم و بیش بدین صورت آمده، صحیح نیست و ابهامات بیت را رفع نمی‌کند، ابهام عمده در نعل انداختن و تیغ ساختن و مخصوصاً واژه قضا است. در این بیت، قضا به معنی قضاوت است و قضاوت کننده، آسمان است. آسمان به این دلیل قاضی است که بر همه جا اشراف دارد. خاقانی در جای دیگر نیز، آسمان را به عنوان قاضی شعر و سخن گفته:

سخن‌دانی به که ختم است می‌دانی و می‌پرسی؟

فلک را بین که می‌گوید به خاقانی به خاقانی

شاعر در بیت مورد بحث، قریحه شعری خود را از جهت تیزی و اوج‌گیری به براق تشبیه کرده و اشعاری را که مورد پسند خاطر و طبع او نیستند به نعلی کهنه که براق طبع، آن شعرها را مثل نعل افکندن اسب، دور می‌اندازد و آسمان آن شعرها را معیاری می‌کند برای سنجش سخن شاعران دیگر. در حقیقت همان اشعار درجه دو و سه است که چون شمشیری در دست قاضی فلک، وسیله جدا کردن شعر نیک از شعر بد می‌شود. پس اگر شعری با شعر درجه ۲ یا درجه ۳ قابل سنجش باشد، در ردیف بهترین شعرهاست و خواننده بیت حتماً این نکته را دریافته که خاقانی هیچ شعری را با اشعار مورد پسند طبعش، در خور مقایسه نمی‌داند.

ص ۲۱۸

مغزشان در سر بیاشوبیم که پیلند از صفت

پوستشان از سر برون آرم که پیسند از لقا
«... در برخی از نسخه‌ها به جای پیل، پیس (مبتلا به مرض پیسی) آمده است، وجه شبه در بیت حضور دارد» [!]. حضور وجه شبه حرف تازه‌ای است، با این همه معلوم نیست که منظور شارح محترم چیست. اما اینکه نوشته شده که در برخی نسخه‌ها پیس به جای پیل آمده. معلوم نشده که در کدام نسخه و در مصراع اول یا دوم. در مصراع دوم نمی‌تواند باشد چون در متن «پیس» آمده، و در مصراع اول نیز اگر بیاید، ارتباط مفهومی را از بین می‌برد. علاوه بر این در نسخه بئله‌های دیوان نیز به این مورد اشاره نشده.

ص ۲۲۰

«فلک را ارغنون هم نامیده‌اند (ارغنون ساز فلک رهن اهل هنر است... حافظ). کاش شاهد می‌آوردند که فلک را کجا ارغنون نامیده‌اند. اگر منظورشان همین شاهد باشد که صحیح نیست. چون در این بیت، فلک ارغنون نواز گفته شده.

ص ۲۲۲

طوبله سخنش سی و یک جواهر داشت

نهادمش به بهای هزار و یک اسما
بیت از قصیده‌ای ۴۵ بیتی است که خاقانی، در آن گریز زده به مدح رشیدالدین وطواط و تعریف شعر ۳۱ بیتی او در مدح خاقانی که این قصیده ۳۱ بیتی در دیوان چاپی رشید نیست. توضیحات بیت چنین است:

«طوبله سخن = رشته عمر [!] سی و یک جواهر (۳۱ گوهر) = اشاره به قصیده رشیدالدین وطواط است که ۳۱ بیت داشته است و در پاسخ خاقانی، که در سن ۲۵ سالگی [!] قصیده‌ای در ستایش اتسز بن خوارزمشاه سروده و به خوارزم فرستاده بود سروده است. رشید در این قصیده، خاقانی را بسیار ستوده است مصراع اول مطلع قصیده خاقانی که در ستایش رشیدالدین در ۲۵ سالگی سروده این است: «هین که به میدان حسن رخس در افگند یار» [!]. می‌خواهم در مقام یک شاگرد، از استاد ماحوزی بپرسم که آیا این چند سطر را یک بار دیگر خوانده‌اند؟ من مطلقاً نمی‌پذیرم که این متناقض گویی‌ها، سخن یک استاد ادبیات فارسی باشد که روی سخنش عمدتاً با دانشجویان ادبیات فارسی است. در این توضیحات چندین خطای فاحش هست:

۱- طوبله سخن نه رشته عمر بلکه رشته سخن است و عمدتاً، طوبله به رشته‌هایی گفته می‌شد که در آنها گوهر چیده باشند. پس خاقانی شعر رشید را همانند گردن بندی دیده است.

۲- شعری را که خاقانی در مدح علاءالدین اتسز بن محمد خوارزمشاه سروده با همان مطلع آغاز می‌شود که نوشته‌اند. مطلع شعر خاقانی در مدح رشید چنین است:

مگر به ساحت گیتی نماند بوی وفا

که هیچ اُس نیامد ز هیچ انس مرا
۳- شعر خاقانی در مدح اتسز در ۲۴ سالگی او بوده:

ساعت روز و شب است سال حیاتم بلی

جملة ساعات هست بیست و چهار از شمار
و این قصیده ۶۳ بیت دارد (دیوان / ۱۷۸).

۴- خاقانی اشاره کرده که شعر رشید ۳۱ جواهر [= ۳۱ بیت] داشت و گرنه آنچه مرحوم عبدالرسولی در دیوان مصحح خود در سرآغاز قصیده خاقانی آورده دو بیت بیش نیست (عبدالرسولی / ۱۸۱). اما اینکه نوشته‌اند خاقانی در ضمن قصیده مدحیه اتسز، خاقانی را بسیار ستوده، هیچ مستندی ندارد. اصولاً کدام جباری اجازه می‌داد که همراه با مدح او مدح دیگری نیز آورده شود:

ص ۲۲۳

مگر که جانم از این خشک‌سال صرف زمان

گریخت در کنف او به وجه استقسا

که او به پنج انامل به فتح باب سخن

ز هفت کشور جانم برد قحط و وبا

در این دو بیت حتماً فتح باب نجومی می‌بایست توضیح داده می‌شد

که بی توضیح مانده است. ۲

ص ۲۲۳

از این قصیده نمودار ساحری کن از آنک

بقای نام تو است این قصیده غرأ

«معنی: این قصیده را گواه شاعری خودبشناس - چه این قصیده سبب جاودانگی نام تو خواهد شد». لازم به توضیح نیست که خاقانی، رشید را مورد خطاب قرار می‌دهد و شعر خود را می‌ستاید و برای اظهار سحر در سخنوری خود، این را بهترین نمونه می‌داند و سبب جاودانگی نام رشید.

ص ۲۲۷

«خاتون عرب = کنایه از کعبه معظمه است، عنوان حضرت زهرا (س)»، قسمت دوم در این مقام، زاید است. مگر اینکه با توضیح همراه باشد.

ص ۲۲۸

ماتم سرای گشت سپهر چهارمین

روح الامین به تعزیت آفتاب شد

بیت از قصیده‌ای است در مرثیه محمد یحیی امام شافعیان نیشابور که در حمله ترکان غز (۴۴۸ هـ) با انباشتن خاک در دهانش، خفه کردند. نکته مهم در این بیت توضیح این مورد است که روح الامین چرا به تعزیت آفتاب رفته است. دلیل این است که اقلیم خراسان که اقلیم و برآمدنگاه خورشید است. مورد تهاجم قرار گرفته.

ص ۲۳۱
«نظاره‌گی = تماشگر». که ظاهراً غلط چاپی است و باید نظارگی

باشد.

ص ۲۳۵

«بلعام باعور، از قریه فتور بود که در الجزایر است، او از پیامبران بین النهرین بود.» «بلعم = زاهدی مستجاب الدعوه بود» ماخذ نقل قول مشخص شده، البته در ماخذ مشخص نیست که بلعام پیامبر و بلعم عابد یکی هستند یا نه. می‌توان حدس زد که بلعام پیامبر و بلعم، عابد بود که به حضرت موسی نفرین کرد (دایرةالمعارف مصاحب، لغت نامه).

ص ۲۳۵

«عمرسای آسیا = آسیای تباه کننده و ساینده عمر». منظور آسمان است که اشاره نشده.

ص ۲۳۶

ای روز کرم فرو شدی زود

از ظلّ عدم ضیات جویم

ص ۲۳۶

«روز کرم = روز بخشندگی» روز به معنی آفتاب است که در ادب

با عقل پیوسته با کرم پیوسته

ص ۲۲۹

برای دستخون، بازی آخرین نرد که بر سر اعضا بازی می‌کردند، شاهد زبر از مولوی ذکر شده که مناسبتی ندارد. خنک آن قمار بازی که بیاخت هرچه بودش

بنماند هیچش آلهوس قمار دیگر

ص ۲۳۰

ای همه عاجز اشکال قدر ممکن نیست

که شمال مشکل این غم به هنر بگشایید
«اشکال قدر = پیچیدگی و پوشیدگی تقدیر» قرائت اشکال به کسر اول خالی از اشکال نمی‌نماید. صحیح به فتح اول است و به معنی صورت‌های مختلف تقدیر که قابل پیش‌بینی نیستند و موجب عجز انسان‌ها می‌شوند.

ص ۲۳۱

نسخه طالع و احکام بقا کاصل نداشت

هم به کذاب سطرلاب نگر باز دهید
«احکام بقا = فرمان‌های پایدار ماندن». تذکراً عرض می‌شود که احکام و حکم یک اصطلاح نجومی است و طالع و سطرلاب آن را تأیید می‌کند. احکام نجوم، علم پیشگویی از اوضاع کواکب است (لغت‌نامه) در مورد منجمان احکامی و حکم رجوع کنید به چهار مقاله عروضی، مقدمه مقاله سوم و تاریخ نجوم اسلامی /

۳۳

فارسی شواهد متعدد دارد. می‌تواند به معنی دوران و زمان بخشش هم باشد.

ص ۲۳۷

«غار غم و مهد چشم» اضافه استعاری نوشته شده که تشبیهی است.

ص ۲۳۹

«اشک داوود = کنایه از اشک بسیار، گویند داوود پیامبر، از حکم و قضا و رفتار خود استغفار کرد و چهل روز سر از سجده برداشت و چندان بگریست که پیرامون او به آب چشم، گیاه برست». برای خواننده ناآشنا به زندگی داوود پیامبر، کلمات حکم و قضا و رفتار کاملاً ابهام دارد، بهتر بود که ماجرای حضرت داوود و او را توضیح یا به مأخذی ارجاع داده می‌شود. به دلیل پرهیز از اطاله کلام، موارد غلط‌های چاپی و برخی موارد کم‌اهمیت ذکر نشد. در تنظیم این مطالب از یادداشت‌های دوست فاضل، آقای دکتر حسین خوشگباری در حواشی کتاب «آتش اندر چنگ» هم استفاده شده است.

پانویست‌ها:

* دانشگاه آزاد تبریز.

۱- مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه مشهد، پاییز و زمستان

۱۳۸۰.

۲- مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه مشهد، شماره اول، سال

بیست و دوم، بهار ۱۳۶۸.